

چون پرده بر افتد

جعفر پویه

اولیها که تشکلهایی بسیار پیچیده و ایدئولوژیک اند، در سالهای جنگ سرد توسط سازمانهای اطلاعاتی غرب، برای مبارزه با کمونیسم سازمان داده شده بودند. آنها دوره های تخصصی خود را تحت سرپرستی ورزیده ترین ماموران مخفی اطلاعاتی گذرانده و برای قتل و کشتار و تقابل با حریف، هرچه درنده تر بهتر "پرورش یافته بودند. نمونه القاعده و طالبان در افغانستان، شواهد گویایی هستند از این ماترک سالهای گذشته. القاعده که لقب ارتش آزادی را از جانب آمریکا بیجا دریافت کرده بود، آنچنان موجی از خشونت آفریده بود که پرورندگان آنها در غرب، باد به غیب می انداختند و از اعمال آنان به خود می بالیدند. حکایت حرکت طالبان از یک مدرسه مذهبی در پاکستان و به قدرت رسیدن آنها در افغانستان و قتل و کشتار مردم بیگناه، حکایتی است که به وصف در نمی آید. شناخت آنان آنچنان بود که اگر روزگاری به نگارش در آید، بسیاری باید در برابر افکار عمومی جهان عرق شرم بریزند. هرچند وحشت آفریده شده توسط ارتش اشغالگر، پس از برچیده شدن آنان به گونه ای است که به قول خودمانی، صد رحمت به مرده شور قبلی! اما این موضوع باعث نخواهد شد تا آدمخوران طالبانی خود را حق به جانب فرض کنند. از ارتباط به قدرت رسیدگان کنونی با طالبان و سازمانهای اطلاعاتی در می گذریم و حضور حامد کرزای در آمریکا و عضویت و حمایت او از طالبان را به وقت دیگری می گذاریم.

دسته دوم که جویندگان سلاحهای کشتار جمعی اند، تمام تلاش خود را برای بدست آوردن بمب اتمی به کار می برند تا از این طریق بتوانند حاکمیت خود را با اتکا به آن دوام ببخشند. پرواضح است که برای بدست آوردن چنین امکانی باید بار دیگر دست به دامان سازمانهای اطلاعاتی و جاسوسی شد و از این طریق به یکبار دیگر سروکله دوصفر هفت و دوصفر هشت پیدا می شود و برای ادای دین، دستگاههای عریض و طویل با دریافت پورسانتهای اهدایی، امورات خود را می گذرانند. صاحبان ثروتتهای باد آورده که از صدقه سرقت و کشتار مردم بیگناه پایه های حکومتی خود را استوار نگه داشته اند، دست به دامان آنها می شوند و برکه های اطلاعاتی خاک خورده ی کنار گوشه آرشو آنان، همچون ورق زر به فروش می رود.

سراغاز این تخم لق را دانشمندی پاکستانی تبار که در هلند به کار تحقیقات اتمی اشتغال داشت، می

از پایان جنگ سرد سالهاست که می گذرد؛ اما آنچه از ماترک سازمانهای عریض و طویل اطلاعاتی و باندتهای مخوف پشت پرده باقی مانده، هنوز با سخت جانی به حیات خود ادامه می دهد و با یکه تازی جهان را به عرصه تاخت و تاز خود بدل کرده است تا شرایط را برای بازگشت خویش آماده کند. سازمانهای مخوفی که در سالهای رقابت شرق و غرب، میداندار بودند و وظیفه خود را دفاع از جهان به ظاهر آزاد از شر کمونیسم تعریف می کردند. آنها همواره با دستی باز به هر جنایتی دست می زدند و با اشاره به شر مطلق آنرا توجیه می کردند.

هنگامی که دیوار برلین فروریخت و جهان از دشمن عاری شد، به ظاهر ضرورت وجود این سازمانهای عریض و طویل اطلاعاتی هم به پایان رسید. اما به زودی آشکار شد که انتظار برچیده شدن ایستگاههای شتون، ماهواره های کنترل کننده، برهم خوردن بساط خبرچینه های محلی و مزدبگیر های مردم فروش بسیار واهی بوده است. کسانی که کمونیسم را در به عنوان "دشمن جهان آزاد" باور کرده بودند، هنوز نفس راحتی نکشیده بودند که اهریمنان جدید از راه رسیدند. محور شرارت با طول و عرض گستره جغرافیایی، سرمایه سنجیده شده و دشمنان جدید پای به عرصه نهاد. این بار کنترل از قلب خانه های مردم در کشورهای به ظاهر آزاد شروع شد.

بازرسی بدون اجازه، دستگیری بدون دلیل، زندانهای طولانی با توجیه مشکوک، شوندهای تلفنی و باز کردن بسته های پستی و... بسیار هارتر شروع شد و این گونه ترس و وحشت به اطاق خواب مردم هم وارد شد. دشمنانی که این ضرورت را همراه خود آوردند، با دو وظیفه روبرو هستند و آنچنان نقش خود را ماهرانه اجرا می کنند که جهان خلاء عدم حضور دشمنی خطرناک یعنی "کمونیسم روسی" را حس نمی کند. ترس می پراکنند و با شیوه های محاسبه شده به مانور می پردازند تا درگیری ای که ضرورت وجودی آنان را توجیه می کند، پایانی نداشته باشد. پاسخ به این سوال که این دشمنان از کجا شروع کرده اند و پروسه شکل گیری آنان چگونه است را باید به تاریخ بسپاریم تا زمان قضاوت کند ولی اگر شواهدی که اکنون در دسترس ماست را کنار یکدیگر بگذاریم، نتیجه ای عاید می شود که زیاد هم با واقعیت فاصله ندارد، هرچند که اسناد ناچیز است.

دشمنان جدید از دو مشخصه کلی برخوردارند، اول جریانات و سازمانهای بنیادگرای تروریست، دوم جویندگان سلاحهای کشتار جمعی.

شکند. او که یک روز به یکباره از محل کار خود جیم می شود، سر از پاکستان در می آورد. بعدها مشخص می شود که در آنجا به شغل شریف بمب سازی اشتغال دارد و لقب "قهرمان ملی" را نیز یدک می کشد. پاکستانی که بیشتر تاریخ حیات خود را تحت حاکمیت ژنرالهای ارتش گذرانده، از ضیاء الحق تا مشرف و تحت نفوذ آمریکاست. اگر نقش بمب اتمی در پاکستان برای موازنه قدرت در برابر هند را کارسازی شده بدانیم، پس گسترش این پروژه و انتقال آن به کشورهای دیگر و نقش آمریکا و حضور ژنرالهای آمریکایی در پاکستان چیست؟ یعنی، باید پذیرفت که خان بمب ساز بدون کمک و مساعدت جهان متمدن موفق شده است که در پستی فلان ژنرال کودتاگر به ساختن بمب اتمی نایل شود؛ دم و دستگاه ساتنریفوز و چاشنی بمب و تکنولوژی ساخت آن هم از مدرسه های مذهبی و با توسل به اوراد توسط ملاهای مکتبی کارسازی نشده است. پذیرش روایتی که پاکستان به همراه اربابان خود از پدر بمب اتمی اش ارابه می دهد، همانقدر ساده اندیشی است که قبول بی اطلاعی سازمانهای اطلاعاتی غرب از یک قدمی بمب اتمی قرار داشتن رژیم استبدادی مذهبی حاکم بر ایران. حال که اندک اندک پرده بالا می رود، باید منتظر افشای اطلاعات بیشتری نیز بود.

عبدالقادرخان بمب ساز که از یک شبکه بین المللی عریض و طویل برخوردار است، اطلاعات می فروشد، سفارش دستگاه می پذیرد، سفارش چاشنی بمب می دهد و جیب بسیاری را پر می کند. جالب است که این قاچاقچیان بین المللی اطلاعات و تکنولوژی بمب اتمی، از یک عده دانشمندان و دست اندرکاران دانش هسته ای در کنار گوشه جهان تشکیل شده اند و لانه هایشان کمپانیهای بزرگ صنعتی ای است که قادر به تولید دستگاههای سفارشی آنان می باشند. آنها سفارش ساخت دستگاههای مربوطه را با قدرت مشخص به کارخانه های مربوطه می دهند و این دستگاه ها را با کمک و همکاری سازمانهای اطلاعاتی به دست بمب سازان می رسانند. این شبکه هوشمند و بسیار متمدن، کمر به نابودی جهان بسته تا خود در پناه دلارهای بدست آورده، عیش پولش را فرو بنشانند.

این یک طرف ماجرا است. طرف دیگر را نیز باید اندکی مشکوک نظاره کرد. نیاز به دشمنی خطرناک که امنیت جهان را تهدید می کند و نگه داشتن آن همچون شمشیر داموکلوس بر بالای سر مردم، روی دیگر این سکه است. بنابر گزارشاتی که توسط روزنامه زود دویچه تسایونگ منتشر شده است، سازمانهای اطلاعاتی غرب تا بالاترین رده های دولتی و حکومتی، از

سیر جریانات باندتهای قاچاق تسلیحات اتمی با خبر بوده اند و به آنان کمک نیز کرده اند. در پیگیریهای دولت آلمان، مشخص گردیده که یک دانشمند ۳۲ ساله هسته ای سویسی، از یاران درجه اول عبدالقادر خان بوده است. اورس تینر (Urs Tinner)، سفارش یک دستگاه ساتنریفوز را به کارخانه ای در مازری داده تا آنرا برای لیبی آماده کند. در این کار او از راهنمایی ماموران سازمان "سیا" بهره برده و تحت نظارت آنها باید این دستگاه را بگونه ای می ساخته که نتوان از آن در ساختن بمب هسته ای استفاده کرد. تینر اکنون در زندانی ایالت نوردراین وستفالن آلمان زندانی است. هر چند او به جرم خیانت دستگیر شده است اما شاید اینگونه جانش محفوظ تر باشد. دولت آلمان بارها از جانب مقامات آمریکایی تحت فشار قرار گرفته اند تا تینر را آزاد کند.

جالب این است که یک قاچاقچی تسلیحات کشتار جمعی از باند عبدالقادرخان، مورد حمایت مقامات کشوری است که رسالت خود را مبارزه با گسترش سلاحهای کشتار جمعی به ویژه اسلحه اتمی می داند. یعنی، آمریکاییها برای مردم پاکستان از یک قاچاقچی "قهرمان ملی" می سازند و سپس او را تحت حمایت خود گرفته و برای گسترش شبکه اش به او یاری می رسانند. از این شبکه مخوف تنها تینر سویسی افشا نشده بلکه، پیتز گریفین انگلیسی که یکی از مهره های اصلی این باند بین المللی و کارمند "ام آی سیکس" (MI6) است نیز هویتش آشکار شده است. سابقه این سازمان مخوف برای ما ایرانیها بسیار شناخته شده است. زیرا این بخش خارجی انتلجنت سرویس انگلیسی، کودتاهای مختلفی را در ایران سازمان داده و در جنایات بسیاری در کشورما دست داشته است. اسناد همکاری آنها در کودتای ۲۸ مرداد با سیا برای تحکیم حکومت پهلوی اکنون دیگر منتشر شده است و نیاز به اثبات ندارد. پیتز گریفین، علاوه بر انتلجنت سرویس، با سازمان ضد جاسوسی آلمان نیز در ارتباط بوده و آنان نیز از کارهای او با اطلاع بوده اند. حالا چرا همکار دیگر او یعنی تینر در زندان است، باید از مقامات آلمان پرسیده شود.

به بیان دیگر، اروپاییهایی که با بحث و فحص و مذاکره تلاش دارند تا حکومت آخوندها را برسر عقل آورده و بقیه در صفحه ۱۲